

# ذوالقرنین و قوم یاجوج و ماجوج

یعقوب جعفری

قرآن کریم در پاسخ به پرسش مشرکان درباره ذوالقرنین، داستان او را طی ۱۵ آیه (آیات ۸۳-۹۸ از سوره کهف) به اجمال بیان کرده است. طبق این آیات، خداوند توانایی‌هایی به ذوالقرنین عطا کرده، و وسیله هر کاری را در اختیار او قرار داده بود. او در سه مسیر حرکت کرد:

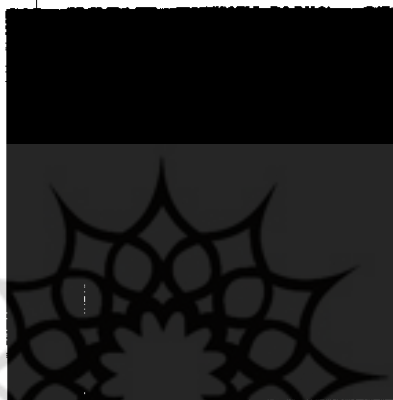
مسیر اول به سوی مغرب بود. او به جایی رسید که خشکی تمام می‌شد و محلی بود که به نظر می‌آمد خورشید در یک چشمه گل آلود غروب می‌کند. در آن جا با قومی روبه‌رو شد و از سوی خدا به او وحی یا الهام شد که مخیر است آنان را عذاب یا با آنان خوشرفتاری کند و او اعلام کرد که: هر کس ستمگر باشد، او را عذاب خواهیم کرد و در قیامت هم به عذاب الاهی دچار خواهد شد و هر کس ایمان و عمل صالح داشته باشد، پاداش نیکویی خواهد داشت.

مسیر دوم به سوی مشرق بود. در آن جا با قومی روبه‌رو شد که ساتری از خورشید نداشتند؛ یعنی چنان عقب افتاده بودند که لباس هم نداشتند.

مسیر سوم به سوی تنگه‌ای میان دو کوه بلند بود و در آن جا با قومی روبه‌رو شد که زبان

نمی‌دانستند؛ یعنی مردم ساده و بی‌فرهنگی بودند. آن‌ها به ذوالقرنین گفتند: که پشت این کوه‌ها، قومی به نام یاجوج و ماجوج وجود دارند که در زمین فساد می‌کنند. اگر می‌توانی، میان ما و آنان سدی بساز تا نتوانند به این طرف هجوم آورند و هزینه آن را نیز می‌پردازیم و ذوالقرنین بی آن که هزینه‌ای از آن‌ها بخواهد و با استفاده از نیروی انسانی آن‌ها، در آن تنگه، سدی از آهن و مس بنا کرد و یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن سد عبور کنند.

پس از پایان کار سد، ذوالقرنین خدا را سپاس گفت و آن موقعیت را رحمتی از سوی پروردگارش خواند و اظهار داشت که: این سد، همچنان ثابت و پابرجا خواهد بود تا زمانی که وعده پروردگار من برسد که آن هنگام، نابود خواهد شد.



این داستان ذوالقرنین در قرآن بود و شرح سفرهای سه گانه او و سدّی که برای مهار کردن یاجوج و ماجوج ساخت. قرآن کریم این داستان را در پاسخ به پرسش مشرکان قریش بیان کرده است و آنان این پرسش را با تحریک یهود مطرح کرده بودند.

اکنون باید دید که ذوالقرنین کیست و آیا می توان با توجه به مفهوم این آیات و مشخصاتی که گفته شده و شأن نزول آیات و قراین و شواهد تاریخی، ذوالقرنین را با یکی از شخصیت های تاریخی تطبیق کرد؟ در این جا نظریه های گوناگونی ابراز شده است که آن ها را نقل و بررسی می کنیم و در پایان، نظر نهایی خود را درباره ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج و سدّ ذوالقرنین بیان خواهیم کرد؛ ولی پیش از آن، درباره کلمه ذوالقرنین توضیحاتی می دهیم:

ذوالقرنین، یعنی کسی که دارای دو قرن است. معنای روشن قرن، همان گونه که در کتاب های لغت آمده، شاخ است و ذوالقرنین، یعنی کسی که دو شاخ دارد؛ البته معانی دیگری هم برای قرن گفته شده است.<sup>۱</sup> در این که ذوالقرنین به چه مناسبتی این لقب را یافته بود، احتمالاتی داده اند:

۱. بر سرش دو برآمدگی مانند دو شاخ بود و او آن ها را با موی سر یا با عمامه پنهان می کرد.

۲. پدر او از فارس، و مادرش از روم بود و شرافتی دو گانه داشت.

۳. دو ضربت بر سر او زدند و از دنیا رفت و در بعضی روایات آمده که ضربتی بر سر او زدند و مرد؛ سپس زنده شد تا ضربت دوم را بر او وارد کردند و وفات یافت.<sup>۲</sup>

۴. سلطنت او چنان گسترده بود که روم و فارس را در بر می گرفت.

۵. سلطنت او دو برابر متوسط مدّت سلطنت یک نفر بود.

۶. سلطنت او چنان طولانی بود که دو نسل از مردم در زمان او نابود شدند.

۷. او تاجی بر سر داشت که مانند سر گاو بود.

۸. دو صفحه از مس بر سر داشت.

۹. دو گوش بزرگ داشت و آن ها را با موی سرش پنهان می کرد.

۱۰. او در سفرهای خود به مغرب و مشرق رسید و هر دو را تسخیر کرد.

۱۱. به سبب شجاعت بسیاری که داشت، زور او به زور قوچ و گاو تشبیه شد.

۱۲. او در خواب دید که به خورشید نزدیک شده و دو طرف آن را گرفته است، و چون رؤیای خود را برای دیگران نقل کرد، او را ذوالقرنین گفتند.<sup>۳</sup>

معروف میان این احتمالات این است که ذوالقرنین تاجی مانند سر گاو بر سر داشت و به نظر می رسد که دو شاخ دارد. اتفاقاً در فرهنگ اقوام و ملل گوناگون، بسیاری از حکمرانان بزرگ با دو شاخ تصور می شدند و در تندیس هایی که از آن ها درست می کردند، دو شاخ بر سر آنان بود و شاخ قدرت فوق العاده را نشان می داد؛ حتی برخی از بت ها و توتم ها و خدایانی که ساخته می شدند، دارای دو شاخ بودند.<sup>۴</sup>

در هر حال، نکته مهم این است که ببینیم، منظور از ذوالقرنین که داستان او در قرآن آمده کیست و با کدام شخصیت تاریخی تطبیق می کند. در این باره، آرای گوناگونی وجود دارد که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱. منظور از او، تسن شی هوانک تی امپراتور چین است و همو بود که دیوار عظیم چین را ساخت. این دیوار که حدود سه هزار کیلومتر طول دارد و امروز، بی مصرف ترین ساختمان جهان به شمار می رود، باعث از بین رفتن چهار صد هزار نفر انسان شد. این دیوار برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی به درون امپراتوری چین ساخته شد.

این نظر که اخیراً مطرح شده،<sup>۵</sup> دورترین و ضعیف ترین احتمال درباره ذوالقرنین مورد نظر قرآن است؛ زیرا: اولاً مشرکان مکه و حتی یهودیان مدینه درباره پادشاهان چین اطلاعاتی نداشتند تا داستان او را از پیامبر اسلام بپرسند.

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۳۱.
۲. ابن مطلب در روایتی از امیرمؤمنان (ع) نقل شده و امام در ادامه گفته است که میان شما هم کسی مانند او وجود دارد (علل الشرایع، ج ۱۰، ص ۱۴۰). به گفته طریحی و ابن منظور، حضرت خودش را اراده کرده بود؛ چون بر سر او هم دو ضربت کاری وارد آمد که ضربت دوم، باعث مرگ او شد؛ ضربت اوک در روز خندق، و ضربت دوم در محراب مسجد کوفه به وسیله ابن ملجم. (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۳۳؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۹۵)
۳. این وجه تشبیه ها را از کتاب های زیر استخراج کردیم:  
تفسیر طبری، ج ۹، ص ۹۸؛ زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۱۷۳۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۵۶؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۱، ص ۱۱۴؛ صدوق، کمال الدین، ص ۳۹۳؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۴، ص ۵۲؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۳۲.
۴. ر. ک. خزائلی، اعلام قرآن، ص ۳۲۰.
۵. در اثبات این نظر، آقای امیر توکل کامبوزیا کتابی تحت عنوان: ذوالقرنین یا تسن شی هوانک تی بزرگترین پادشاه چین نگاشته که در ۷۲ صفحه از سوی شرکت انتشار بدون تاریخ به چاپ رسیده است.

ثانیاً این پادشاه، پادشاه بسیار ستمگری بود و از آمیزش نامشروع ملکه چین با وزیر دربار به دنیا آمده بود و گرچه به چین و حدت بخشید، طبعی خشن و لجوج داشت و خدایی به جز خود نمی‌شناخت و سر آن داشت که سرزمین خود را با خون و آهن متحد کند، حال آن که در قرآن از ذوالقرنین به نیکی یاد شده و در روایات اسلامی ذوالقرنین مردی صالح که خدا او را دوست می‌داشت و او خدا را دوست می‌داشت، معرفی شده است.<sup>۷</sup>

ثالثاً دیوار چین، از آهن و مس ساخته نشده؛ در حالی که سد ذوالقرنین به تصریح قرآن از آهن و مس ساخته شده است.

رابعاً ذوالقرنین، شرق و غرب عالم را تحت حکومت خود داشت؛ ولی این پادشاه فقط در چین حکمرانی می‌کرد.

۲. منظور از ذوالقرنین یکی از پادشاهان یمن به نام منذر بن ماء السماء یا صعب بن ذی مراند حمیری یا شمر یرعش است که از تابعه و اذواء یمن بود. چندین تن از مورخان و مفسران عرب به این نظریه تمایل دارند که از جمله آن‌ها به مقریزی<sup>۸</sup> و ابوریحان بیرونی<sup>۹</sup> و طنطاوی<sup>۱۰</sup> می‌توان اشاره کرد. شاید این نظریه از ورود کلمه "ذو" در اوک ذوالقرنین ناشی شده است؛ چون میان پادشاهان یمن کسانی بودند که نام آن‌ها با "ذو" آغاز می‌شد و به آن‌ها اذواء می‌گفتند؛ مانند: ذی یزن، ذی عمدان، ذی المنارد و... و نیز شمر یرعش از ملوک یمن، به کشورگشایی دست زد و حتی به چین هم رسید و هموست که شهر سمرقند را بنا کرد.<sup>۱۱</sup> دیگر این که در اشعار عصر جاهلی از چند تن از پادشاهان یمنی به ذوالقرنین یاد شده است. از جمله لبید می‌گوید:

والصعب ذوالقرنین اصبح ثاویا  
بالحنو فی جدث اشم مقیما<sup>۱۲</sup>

و یکی از حمیری‌ها چنین سروده است:

قد کان ذوالقرنین جدی مسلما  
ملکا تدین له الملوک و تحشد

بلغ المشارق و المغرب یتغی  
اسباب امر من حکیم مرشد<sup>۱۳</sup>

کسانی که ذوالقرنین را با یکی از ملوک یمن تطبیق می‌کنند، در بیان مکان سدی که ذوالقرنین در برابر یاجوج و ماجوج ساخت، دچار ناتوانی شده‌اند. این سد نمی‌تواند سد مأرب یمن باشد که در قرآن آمده است، چون این سد از آهن و مس نیست و برای دفع هجوم قومی هم ساخته نشده است.

گاهی گفته‌اند که شمر یرعش، دیوار چین را ترمیم کرد و شاید هم سد دیگری ساخته است.

باید گفت: کشورگشایی یکی از پادشاهان یمن به گونه‌ای که مشرق و مغرب جهان آن روز را در بر گرفته باشد، از نظر تاریخی ثابت نشده و حتی رسیدن شمر یرعش به ماوراءالنهر و چین هم به افسانه شباهت دارد و به گفته ابن‌خلدون، در انساب تابعه، خلط و اختلاف بسیار است و جز اندکی از اخبار آن درست نیست و رفتن آن‌ها به ماوراءالنهر و روم و چین به افسانه و داستان‌های ساختگی شباهت دارد.<sup>۱۴</sup>

ملقب شدن برخی از تابعه و اذواء یمن به ذوالقرنین همان گونه که در آن اشعار آمده، دلیل بر مطلب نمی‌شود؛ چون ممکن است افراد متعددی به مناسبتی ذوالقرنین نامیده شوند؛ گذشته از این که در اصالت و تاریخ سرودن آن اشعار جای تردید است؛ به ویژه شعری که به یکی از حمیری‌ها نسبت داده شده و نقل کردیم، به روشنی از قرآن اقتباس شده و آن را نمی‌توان شعر جاهلی دانست. دیگر این که پرسش درباره ذوالقرنین، به تحریک یهود بوده و باید ذوالقرنین کسی باشد که در تاریخ یهود، اسم و رسمی داشته باشد و می‌دانیم که کسی از ملک یمن در فرهنگ یهود مطرح نبوده است.

۳. ذوالقرنین همان اسکندر رومی یا مقدونی بوده که کشورگشایی او در تاریخ معروف است. این قول،

مشهورترین و شایع‌ترین قول میان مفسران است.

فخر رازی اظهار می‌دارد: با توجه به این که اسکندر همه جا را تسخیر کرد و از نظر قرآن هم ذوالقرنین همه جا

را تسخیر کرده بود، باید یقین کرد که منظور از ذوالقرنین، اسکندر است. او پس از بیان این مطلب می‌گوید: در این جا اشکالی بزرگ می‌ماند و آن این که اسکندر شاگرد ارسطو و بر مذهب او بود و تعظیم قرآن از ذوالقرنین سبب می‌شود که بگویم مذهب ارسطو حق بوده و این چیزی است که راهی بر آن نیست.<sup>۱۵</sup>

اشعری گری فخر رازی باعث شده است که او این سخن را بگوید.

باید گفت: تطبیق ذوالقرنین با اسکندر، اشکال عمده‌ای دارد که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد و آن این که اسکندر، همان گونه که در کتاب‌های تاریخی آمده شخصی ستمگر و بت پرست بوده و کشتارهای بسیاری کرده است<sup>۱۶</sup> و این در حالی است که قرآن، ذوالقرنین را مؤمن به خدا و روز قیامت و فردی صالح و خیر خواه معرفی می‌کند و در روایات اسلامی هم از او به نیکی یاد شده است.

رسول خدا (ص) فرمود: ان ذوالقرنین کان عبداً صالحاً جعله الله حجة علی عباده فدعا قومه الی الله و امرهم بتقواه.<sup>۱۷</sup>

ذوالقرنین، بنده صالحی بود که خدا او را حجت بر بندگان خود قرار داد و او قوم خود را به سوی خدا و تقوا دعوت کرد.

امیر مؤمنان (ع) فرمود: ان ذوالقرنین کان عبداً احب الله فاحبه الله و نصحه لله فنصححه الله.<sup>۱۸</sup>

ذوالقرنین بنده‌ای بود که خدا را دوست می‌داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت و برای خدا نصیحت می‌کرد و خدا هم او را نصیحت می‌کرد.

امام باقر (ع) فرمود: ان ذوالقرنین لم یکن نبیاً و لکن کان عبداً صالحاً احب الله فاحبه الله.<sup>۱۹</sup>

ذوالقرنین پیامبر نبود؛ ولی بنده صالحی بود که خدا را دوست می‌داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت. همچنین امام صادق (ع) فرموده است: چهار نفر در همه زمین حکومت کردند که دو نفر از آنها مؤمن و دو نفرشان کافر بودند: دو مؤمن، سلیمان و ذوالقرنین، و دو کافر نمرود و بختنصر.<sup>۲۰</sup>

با توجه به این اوصاف، چگونه می‌توان او را با اسکندر یا آن عقیده فاسد و آن همه جنایت تطبیق کرد؟ طبق برخی روایات، ذوالقرنین شاگرد خضر بود، نه ارسطو، و همراه با خضر به دنبال آب حیات به ظلمات رفت که شاید منظور مناطقی در نزدیکی قطب شمال باشد که در آن جا شب‌ها چند ماه طول می‌کشد و خضر از آن آب نوشید؛ ولی قسمت ذوالقرنین نشد.<sup>۲۱</sup>

در این جا به مطلب باطلی که نویسنده کتاب ذوالقرنین کیست؟ گفته است، اشاره می‌کنیم: او معتقد است که منظور از ذوالقرنین همان اسکندر است و در پاسخ به این اشکال که چگونه قرآن از شخصی ستمگر و بت پرست تعریف و تمجید می‌کند، اظهار می‌دارد که عقیده یهود درباره اسکندر این بوده که او عادل و خداشناس بود و خدا در قرآن مطابق با پندار یهود سخن گفته است، نه مطابق با واقع. و این بدان جهت بود که مشرکان با تحریک یهود، درباره ذوالقرنین پرسیدند و قرآن باید پاسخی می‌داد که با گفته‌های آنان مطابقت می‌کرد تا بدانند که پیامبر اسلام هم از آن داستان خبر دارد.<sup>۲۲</sup>

شگفتنا از این سخن! چگونه مسلمانی به خود جرأت می‌دهد که بگوید: قرآن برای خوشایند یهود سخنی بر خلاف واقع گفته و بت پرست و ستمگری را به دروغ، موحد و عادل معرفی کرده است! اگر قرآن می‌خواست برای مصلحتی سخن خلاف واقع یهود را نقل کند، باید به گونه‌ای نقل می‌کرد که روشن شود آن سخن، سخن یهود است و قرآن آن را نمی‌پذیرد؛ همان گونه که در داستان اصحاب کهف وقتی درباره تعداد آنان صحبت می‌کند، اقوال اهل کتاب را این گونه نقل می‌کند: سیقولون ثلاثة رابعهم کلبهم.

از این گذشته، دیدیم که در روایات اسلامی، ذوالقرنین بنده صالح خدا که خدا او را دوست دارد، دانسته شده است. آیا روایات هم برای خوشایند یهود بوده است؟

۴. نظریه‌ای است که اخیراً ابراز شده مبنی بر این که ذوالقرنین همان کورش کبیر پادشاه هخامنشی است. تا آن جا که ما می‌دانیم، این نظر را نخستین بار پژوهشگری هندی به نام ابوالکلام آزاد با استناد به تحقیقات میدانی

قرآن، ذوالقرنین را مؤمن به خدا و روز قیامت و فردی صالح و خیر خواه معرفی می‌کند و در روایات اسلامی هم از او به نیکی یاد شده است.

۶. ر. ک: ویل دورانت، مشرق زمین گهواره تمدن، ص ۷۶۸.

۷. شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۹۳ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۰.

۸. مقریزی، الخطط و الآثار، ج ۱، ص ۲۸۵، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ ق.

۹. بیرونی، الآثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۶۴ و ۶۵، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۱۰. طنطاوی، الجواهر فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۱۵.

۱۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۷.

۱۲. تاج العروس، ج ۱، ص ۳۳۵.

۱۳. البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۱۲۴.

۱۴. ابن خلدون، مقدمه، ترجمه کتابادی، ج ۱، ص ۱۸، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹ ش.

۱۵. فخر رازی، ج ۲۱، ص ۱۶۳-۱۶۵.

۱۶. ر. ک: ویل دورانت، تاریخ تمدن، یونان باستان ج ۲، ص ۶۵ به بعد.

۱۷. کمال الدین، ص ۳۹۴.

۱۸. علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۰.

۱۹. کمال الدین، ص ۳۹۳.

۲۰. خصال صدوق، ص ۲۵۵، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲۲. سیدحسین صفوی، ذوالقرنین کیست؟، ص ۸۰، کانون انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۵۸ ش.

کلمه لو قرانائیم به زبان عبری، ترجمه همان ذوالقرنینِ عربی است؛ یعنی لفظ قرن در زبان عربی و عبری هر دو معنای شاخ می‌دهد و به نظیر مسلم، یهودیان عرب که آن را از حضرت پر سیدند، چون زبانشان عربی بود، کورش را ذوالقرنین می‌نامیدند.

گسترده‌ای که به عمل آورد، ابراز کرد. او نتیجه خود را در کتابی منتشر ساخت. این کتاب را آقای باستانی پاریزی تحت عنوان کورش کبیر، ذوالقرنین به فارسی ترجمه کرده است. آن چه این نظر را تأیید می‌کند، این است که سؤال درباره ذوالقرنین را یهودی‌ها طراچی کردند. به طوری که در شأن نزول این آیات آمده، چند تن از مشرکان مکه به یثرب (مدینه) رفتند و ماجرای ادعای نبوت پیامبر اسلام را آشکار ساختند، دانشمندان یهود به آنان گفتند که برای آزمایش پیامبر، چند مسأله از او بپرسند. این چند مسأله عبارت بودند از حقیقت روح، داستان اصحاب کهف و داستان ذوالقرنین.<sup>۲۳</sup> این بود که مشرکان هر سه موضوع را از پیامبر اسلام پرسیدند و پاسخ گرفتند. آیات مربوط به ذوالقرنین پاسخ یکی از این سؤال‌هاست. از طرفی می‌دانیم شخصیت مهمی که شرق و غرب عالم را تصرف کرد و در فرهنگ یهود شناخته شده است و تقدیس می‌شود، همان کورش است. کورش به سبب خدمت بزرگی که به یهود کرد و آنان را از اسارت بابلیان رهانید و بیت المقدس را تجدید بنا، و به آنان آزادی در انجام مراسم دینی را پیشکش کرد، بسیار مورد توجه یهود است و در کتاب‌های مذهبی خود از او با عنوان مسیح و منجی یاد می‌کنند و مهم‌تر این که او را به صورت قوچی با دو شاخ ترسیم می‌کنند؛ یعنی کورش را ذوالقرنین می‌دانند؛ بنابراین، پرسش آنان از ذوالقرنین پرسش از کورش خواهد بود.

ابوالکلام آزاد که این نظریه را مطرح کرد، برای درستی نظریه خود، استدلال‌هایی آورده است، و از جمله به برخی از جملات عهد عتیق استشهاد می‌کند.

در سفر دانیال از رؤیایی خبر داده شده که وی دیده است. او شبی در خواب دید که قوچی دارای دو شاخ به طرف شرق و غرب و شمال و جنوب شاخ می‌زند و بزی را دید که یک شاخ دارد و به قوچ حمله می‌کند؛ آن گاه فرشته‌ای این خواب را چنین تعبیر کرد که آن قوچ، پادشاه ماد و فارس است، و آن بز پادشاه یونان است.<sup>۲۴</sup> دانیال رؤیای خود را با آمدن کورش پادشاه فارس تعبیر شده یافت.<sup>۲۵</sup>

در سفر اشعیا نبی، چندین بار نام کورش آمده و در جایی، از او با عنوان مسیح خداوند یاد می‌کند و در جایی او را عقاب مشرق می‌نامد.<sup>۲۶</sup>

در سفر عزرا، کورش، پادشاهی معرفی شده که یهوه خدای آسمان‌ها جمیع ممالک زمین را به او داده است و او خانه خدا را در اورشلیم تجدید بنا کرد.<sup>۲۷</sup>

ابوالکلام آزاد چنین نتیجه می‌گیرد که در این صورت، روشن است که مقصود پرسش یهود از ذوالقرنین همان کورش بوده است، نه غیر او؛ یعنی پادشاهی که دانیال او را به صورت قوچ تصویر کرده و کلمه لو قرانائیم را لقب او قرار داده است.

کلمه لو قرانائیم به زبان عبری، ترجمه همان ذوالقرنینِ عربی است؛ یعنی لفظ قرن در زبان عربی و عبری هر دو معنای شاخ می‌دهد و به طور مسلم، یهودیان عرب که آن را از حضرت پر سیدند، چون زبانشان عربی بود، کورش را ذوالقرنین می‌نامیدند. روایت سدی هم این معنا را تأیید می‌کند که در تورات از قوچ ذوالقرنین جز یک بار نام برده نشده است و آن نیز فقط در سفر دانیال است.<sup>۲۸</sup>

ابوالکلام آزاد، در تأیید نظریه خود اظهار می‌دارد که این نظریه، با مطالعه سفر دانیال در من پیدا شد؛ و دلیل دیگری خارج از تورات نداشتم؛ ولی چند سال بعد، وقتی توفیق مشاهده آثار ایران باستان دست داد و به مطالعه تألیفات محققان تازه درباره این آثار دست یافتم، اندک شک و شبهه‌ای هم که وجود داشت، از میان رفت و یقین یافتیم که مقصود از ذوالقرنین، به طور قطع، شخص کورش است و هیچ نیازی نیست که ذوالقرنین را در کس دیگری غیر از کورش بجوییم. دلیل و قرینه مهمی که مرا مؤید شد، همانا مجسمه کورش بود. این مجسمه سنگی در نزدیکی‌های پایتخت ایران باستان (استخر) در پنجاه میلی سواحل رودخانه مرغاب نصب شده بود.<sup>۲۹</sup>

ابوالکلام آزاد آن مجسمه را چنین وصف می‌کند: تندیس مذکور به قامت یک بشر معمول است که کورش را

نشان می‌دهد. در دو طرف او دو یال مثل یال‌های عقاب، و در روی سر او، دو شاخ به صورت شاخ قوچ وجود دارد.<sup>۳۰</sup>

ابوالکلام آزاد، دو شاخ این مجسمه را با دو شاخ قوچ رؤیای دانیال، و دو بال بزرگ او را با تعبیر عقاب شرق که در سفر اشعیا آمده قابل مقایسه می‌داند.<sup>۳۱</sup>

بدون شک، کورش به خدا ایمان داشته و این مطلب، هم در کتاب‌های عهد عتیق آمده و هم در منابع ایرانی درباره داریوش گفته شده که او موحد بوده و مردم را به سوی خدا دعوت می‌کرده است، و میان کورش و داریوش فقط هشت سال فاصله بوده و این دو با هم پسر عمو بودند و بعید است که جانشین کورش خداشناس باشد؛ ولی خود او نباشد. همچنین در منابع یونانی مانند هرودت، کورش را با جوانمردی و بزرگواری و بی‌رغبتی به مال دنیا و اوصافی مانند آن‌ها وصف کرده‌اند.

مؤلف کتاب ذوالقرنین کیست؟ به ابوالکلام آزاد اشکالاتی کرده که به نظر ما وارد نیست. مهم‌ترین اشکال او تردید در اصالت کتاب‌های عهد عتیق و از جمله سفر دانیال و اشعیا نبی است. او اصرار دارد که این کتاب‌ها ساختگی است و نمی‌توان به آن‌ها استناد کرد.<sup>۳۲</sup>

در پاسخ این اشکال می‌گوییم: اصلی بودن یا ساختگی بودن این کتاب‌ها تأثیری در اصل مطلب ندارد؛ زیرا استدلال ابوالکلام آزاد مبنی بر این است که در فرهنگ یهود عصر پیامبر، کورش چنین مشخصاتی داشته و بدون شک این کتاب‌ها مورد مراجعه یهود آن زمان بوده است و آنان با ذهنیتی که از مطالب این کتاب‌ها داشتند، سؤال درباره ذوالقرنین را مطرح کردند. حال، آن کتاب‌ها در چه زمانی نوشته شده‌اند و چه کسانی آن‌ها را ساخته‌اند، به اصل قضیه ربطی ندارد و حتی با پذیرش ساختگی بودن آن اسفار، باز مطلب به قوت خود باقی است.

همچنین وی در اصالت مجسمه کورش نیز تردید می‌کند و می‌گوید: این مجسمه که در پاسارگاد کشف شده است، به کورش مربوط نیست.<sup>۳۳</sup> باید گفت که قبر کورش در پاسارگاد است و وجود این مجسمه در آن مجموعه، احتمال این را که مجسمه به کورش مربوط است، تقویت می‌کند و مطابقت آن با خواب دانیال و تعبیر عقاب شرق که در سفر اشعیا آمده، قرینه دیگری است؛ افزون بر این که ابوالکلام آزاد از چند تن از باستان‌شناسان بزرگ اروپایی که مجسمه را از نزدیک دیده و بررسی کرده‌اند، نقل می‌کند که آن‌ها آن را مجسمه کورش دانسته و برخی از آن‌ها گفته‌اند که در گذشته، زیر این مجسمه، کتیبه‌ای به این مضمون بوده است: «من کورش، شاه هخامنشی ام».<sup>۳۴</sup>

۵۵ برخی از محققان نیز ذوالقرنین را قابل انطباق با داریوش هخامنشی دانسته‌اند؛<sup>۳۵</sup> زیرا همان‌گونه که گفتیم، منابع تاریخی بسیاری، داریوش را خداشناس و دعوت‌کننده مردم به سوی خدا و تابع دین مزدیسنا معرفی کرده‌اند و این با ستایشی که در قرآن از ذوالقرنین شده، تناسب دارد؛ ولی در تواریخ درباره تصرف شرق و غرب عالم به وسیله داریوش، گزارشی نیامده است و صرف این که او موحد بوده، دلیل نمی‌شود که ذوالقرنین را با او تطبیق بدهیم.

با توجه به مجموع شواهد و قراینی که ابوالکلام آزاد آورده است و با توجه به تاریخ حالات کورش کبیر، ما نیز همان سخن را می‌گوییم که علامه طباطبایی گفته است: این نظریه از نظر انطباق با آیات، روشن‌تر و قابل قبول‌تر است.<sup>۳۶</sup>

یا جوج و مأجوج و سد میان دو کوه

در قرآن کریم در ادامه داستان ذوالقرنین آمده است که او در سفر سوم خود، به تنگه‌ای میان دو کوه رسید و با قومی روبه‌رو شد که زبان نمی‌دانستند. آن قوم از فتنه و فساد قوم یا جوج و مأجوج به ذوالقرنین شکایت کردند و از وی خواستند تا میان آن‌ها و آن قوم، سدی ایجاد کند تا از تهاجم آن قوم در امان باشند. آن‌ها گفتند

۳۳. این شأن نزول در بسیاری از کتاب‌های تفسیر نقل شده است.

۳۴. سفر دانیال، باب هشتم، جمله‌های ۱-۲۱.

۳۵. همان، باب دهم، جمله ۱.

۳۶. سفر اشعیا نبی، باب ۴۵، جمله ۱ و باب

۴۶، جمله ۱۱.

۳۷. سفر عزرا، باب اوک، جمله‌های ۲-۱۱.

۳۸. ابوالکلام آزاد، کورش کبیر (ذوالقرنین)،

ص ۱۹۵، ترجمه باستانی پاریزی، انتشارات

کورش، تهران، ۱۳۷۴ش.

۳۹. همان، ص ۱۹۶.

۳۰. همان، ص ۱۹۷.

۳۱. همان، ص ۱۹۸.

۳۲. سیدحسن صفوی، ذوالقرنین کیست؟

ص ۵۳-۴۸.

۳۳. همان، ص ۵۴.

۳۴. کورش کبیر، ص ۱۹۷.

۳۵. خزانی، اعلام قرآن، ص ۳۲۲.

۳۶. المیزان، ج ۱۳، ص ۴۲۶.

که حاضرند، هزینه این کار را نیز بپردازند. ذوالقرنین پیشنهاد ساختن سد را پذیرفت؛ ولی کمک مالی آنان را قبول نکرد و گفت: آن چه خدا به من داده، برای من بهتر است. و از آنان خواست که با نیروی انسانی به او کمک کنند و گفت تا قطعه‌های آهن را بیاورند و با آن، میان دو کوه را پر کرد و دستور داد که با کوره‌ها بر آن بدمند و آنان دمیدند و آهن به طور کامل سرخ شد؛ سپس در شکاف‌های آن، مس گذاخته ریختند و چنان سد محکمی ایجاد شد که یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن عبور کنند و ذوالقرنین شادمان از این کامیابی گفت: این رحمت پروردگار من است. وقتی وعده او فرارسد، آن سد در هم ریخته می‌شود و وعده پروردگار من، حق است.<sup>۳۷</sup>

به طوری که مورخان و مفسران گفته‌اند، منظور از آن تنگه، تنگه‌ای است که در کوه‌های قفقاز وجود داشت؛ همان جایی که رشته‌کوه‌هایی میان دریای خزر و دریای سیاه مانند دیوار طبیعی کشیده شده و جنوب و شمال را قطع می‌کند و فقط یک تنگه میان آن وجود دارد که امروز به تنگه داریال معروف است و در نزدیکی تفلیس و ماوراء قفقاز قرار دارد.

ابوالکلام آزاد که این مطلب را شرح داده، می‌گوید: هم‌اکنون نیز بقایای دیوار آهنی در این نواحی هست و مسلماً باید همان سد کورش باشد. در سد ذوالقرنین گفته می‌شود که آهن فراوان به کار رفته و میان دو کوه ساخته شده است. معبر داریال هم میان دو کوه بلند واقع شده و این سد نیز که آهن بسیاری در آن دیده می‌شود، در همین دره وجود دارد.<sup>۳۸</sup> همچنین وی از منابع ارمنی و گرجی که نزدیک به منطقه‌اند، شواهد و قرائنی می‌آورد که کورش در آن جا میان دو کوه، سدی از آهن ساخته و از قدیم، اهالی منطقه به آن جا دروازه آهنین یا دمیر قاپو می‌گفتند که ترجمه ترکی آن است؛<sup>۳۹</sup> البته این سد را که در تنگه داریال قرار دارد نباید با سدی که در منطقه دربند نزدیکی‌های دریای خزر هست و از سنگ ساخته شده، اشتباه کرد. این منطقه را عرب‌ها باب‌الابواب و رومی‌ها کاسپین پورتا یعنی دروازه خزر می‌نامند و ظاهر این دیوار در عهد ساسانیان ساخته شده است. مقدسی، این دیوار را دیده و چنین وصف کرده که آن از کوه تا ساحل دریای خزر کشیده شده و دارای سه دروازه است و برج‌هایی بالای آن وجود دارد و از پیش از اسلام بوده است.<sup>۴۰</sup>

سد دربند در تنگه میان دو کوه قرار نگرفته و طول آن قریب سی میل است و از ساحل بحر خزر به طرف کوهستان کشیده شده و در آن، آهن و مس به کار نرفته است؛ و بنابراین نباید آن را سد ذوالقرنین دانست. به گفته ابوالکلام آزاد، چون دیواره داریال و دیواره دربند هر دو در یک ناحیه واقعند و فاصله بسیاری میان آن دو نیست، از این جهت امر به محققان مشتبه شده است.<sup>۴۱</sup> به هر حال، شاید بتوان گفت که ذوالقرنین، آن سد را برای مهار کردن اقوام وحشی شمال که یاجوج و ماجوج نامیده می‌شدند، بنا کرد.

مقدسی درباره سد ذوالقرنین از ابن خرداد به و دیگران، جریان خوابی را نقل می‌کند که الواثق بالله عباسی دید. او شبی در خواب دید که سد ذوالقرنین باز شده است. پس از بیدار شدن، محمد بن موسی خوارزمی منجم را با پنجاه نفر به منطقه خزر و ارمنستان فرستاد و آن‌ها پس از پیمودن مسیر و رسیدن به منطقه، همراه با راهنمایان محلی به آن محل رسیدند و آن سد را دیدند که از پاره‌های آهن پوشیده شده از مس ساخته شده است. مقدسی از زبان محمد بن موسی جزئیات بیش‌تری را از این سد نقل می‌کند.<sup>۴۲</sup>

درباره یاجوج و ماجوج هم سخنان بسیاری گفته شده است. ظاهر این است که آن‌ها اقوامی وحشی بودند که در شمال دریای خزر زندگی می‌کردند و از منطقه قفقاز به سوی آذربایجان و ایران سرازیر می‌شدند و تاخت و تاز و غارتگری و کشتار می‌کردند. این اقوام را یونانیان سیت یا سکا می‌نامیدند و آن‌ها همان قوم منگوگ یا منچوک یا منغول بودند که اصل آن‌ها از مغولستان در شمال شرقی دنیای آن روز بود.<sup>۴۳</sup> ظاهر این اقوام از سواحل شمالی دریای خزر عبور می‌کردند و از ناحیه قفقاز به سوی ایران سرازیر می‌شدند.

هرودوت می‌گوید: قبایل سیت از بند قفقاز آمده و آبادی‌های دامنه را به غارت می‌گرفتند.<sup>۴۴</sup> در عهد عتیق در مواردی از گوگ و منگوگ نام برده شده<sup>۴۵</sup> که قابل تطبیق با یاجوج و ماجوج است و در سفر

حز قیال در جایی چنین آمده است: ای پسر انسان! نظر خود را بر جوج که از زمین مأجوج و رئیس روش و ماشک و توبال است بدار و بر او نبوت نما و بگو خداوند یهود چنین می فرماید. اینک من ای جوج رئیس روش و ماشک و توبال به ضد تو هستم<sup>۴۶</sup>، و در جای دیگر، هجوم قوم جوج را از شمال بالشکری عظیم پیشگویی می کند و این قوم را از سوی خداوند مورد تهدید قرار می دهد.<sup>۴۷</sup>

در عهد جدید نیز نام جوج و مأجوج آمده و آن ها را قومی معرفی کرده که عدد آنان چون ریک در باست و شیطان آنان را گمراه کرده و آماده جنگ ساخته است.<sup>۴۸</sup>

با توجه به این که در عهد عتیق و جدید، نام گوگ و مگوگ در نسخه عبری و جوج و مأجوج در ترجمه فارسی آمده است و آن ها قومی شرور معرفی شده اند، نباید تردید کرد که دو کلمه یا جوج و مأجوج که در قرآن آمده، ریشه عبری دارد و درست کردن اشتقاق عبری برای آن ها درست نیست و این که بعضی ها این کلمه را از آج النار به معنای شعله ور شدن آتش مشتق دانسته اند، کاری دور از صواب است.

شبهات روشنی که میان واژه مگوگ یا مأجوج با واژه مغول وجود دارد و نیز تصریح به این که این قوم، از شمال سرازیر می شدند و جمعیتی بسیار داشتند، تقریباً سخن کسانی را که این قوم را همان قوم مغول می دانند، تقویت می کند. در تاریخ هم بارها قوم مغول به سرزمین های همسایه و حتی سرزمین های دور هجوم برده اند و تهاجم و تاخت و تاز در خوی آن هاست.

چنین می نماید که قوم مغول از سرزمین اصلی خود که در شمال شرقی دریای خزر است، گاهی به چین و شبه قاره هند هجوم می بردند و گاهی هم از دو طرف دریای خزر به ماوراءالنهر و آذربایجان و ارمنستان حمله می کردند و دیوار چین در شرق و سد ذوالقرنین در غرب برای مهار کردن آن ها ساخته شده بود. مطلبی که در این جا باقی می ماند و تأمل بیش تری را می طلبد، این است که در آیه آخر از آیات مربوط به ذوالقرنین از زبان او سخنی نقل شده و از آن چنین بر می آید که این سد تا قیامت که روز وعده الاهی است، پابرجا خواهد بود و در آن هنگام در هم کوبیده خواهد شد و یا جوج و مأجوج تا قیامت با این سد مهار شده اند. همچنین در آیه دیگری از قرآن کریم چنین می خوانیم:

حتى اذا فتحت يأجوج ومأجوج وهم من كل حدب ينسلون واقترب الوعد الحق فاذا هي شاخصه ابصار  
الذين كفروا (انبیاء، ۹۶ و ۹۷)

تا وقتی که یا جوج و مأجوج گشوده شوند و آنان از هر بلندی به شتاب بیرون آیند و آن وعده راست است [سرستاخیز] نزدیک شود. پس ناگهان دیدگان کافران خیره شود.

از این آیه چنین فهمیده اند که یا جوج و مأجوج تا نزدیکی روز قیامت بسته شده اند و آن هنگام باز خواهند شد و از هر سوی سرازیر می شوند.

حال این سؤال پیش می آید که اکنون همه جای کره زمین شناخته شده است و به وسیله زمین و هوا همه جا با هم ارتباط دارند ما جایی را سراغ نداریم که جمعیت انبوهی در پشت یک سد آهنی محصور شده باشند و نتوانند از آن جا بیرون آیند.

دیگر این که اگر یا جوج و مأجوج، همان قوم مغول است، همان گونه که بسیاری از محققان گفته اند، این قوم پس از برپایی سد ذوالقرنین، در طول تاریخ، بارها به کشورهای همسایه هجوم بردند که یک نمونه آن تهاجم آنان به ایران در قرن هفتم هجری بود و به گفته یک مورخ، کشورگشایی های مغول در قرن سیزدهم میلادی (با قرن هفتم هجری) جهان را زیر و زبر کرد. مغول ها کره زمین را از آلمان تا کره، زیر پا گذاشتند و بخش بیش تری از دنیای قدیم را به لرزه در آوردند و دگرگون ساختند.<sup>۴۹</sup> و اکنون قوم مغول در سرزمین اصلی خود، مغولستان به آزادی زندگی می کنند.

در پاسخ این پرسش می گویم: گویا این برداشت از آیات قرآنی که یا جوج و مأجوج تا قیامت در پشت آن سد محصور شده اند، برداشت درستی نیست و قرآن به آن دلالت ندارد. این که از قول ذوالقرنین نقل شده که این

شبهات روشنی که میان واژه مگوگ یا مأجوج با واژه مغول وجود دارد و نیز تصریح به این که این قوم، از شمال سرازیر می شدند و جمعیتی بسیار داشتند، تقریباً سخن کسانی را که این قوم را همان قوم مغول می دانند، تقویت می کند.

۳۷. مضمون آیات ۹۳ تا ۹۸ از سوره کهف.

۳۸. کورش کبیر، ص ۲۷۹.

۳۹. همان، ص ۲۸۰.

۴۰. مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۸۹.

۴۱. کورش کبیر، ص ۲۸۳.

۴۲. احسن التقاسیم، ص ۲۷۷ و ۲۷۸. بیرونی هم

این جریان را نقل کرده، ولی به جای الواثق بالله،

نام معتصم را آورده است. (الانوار الباقیه، ص ۶۶)

۴۳. کورش کبیر، ص ۲۷۳.

۴۴. تاریخ هروودوت، ج ۱، ص ۱۰۴.

۴۵. مانند سفر پیدایش، باب ۱۰، جمله ۲، و سفر

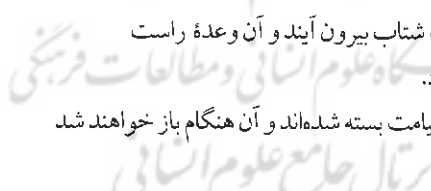
تاریخ، باب ۵، جمله ۴.

۴۶. کتاب حزقیال نبی، باب ۳۸، جمله های ۲ و

۳.

۴۷. همان، جمله های ۱۵-۲۳.

۴۸. مکاشفه یوحنا، باب ۲۰، جمله های ۷-۹.





سد تا روز آمدن وعده الهی یعنی تا قیامت پابرجاست و آن هنگام در هم خواهد ریخت، منظور این نیست که قوم یاجوج و ماجوج هم تا آن زمان پشت این سد خواهند ماند؛ بلکه منظور او محکم بودن آن سد است که تا قیامت پابرجا خواهد بود و در قیامت که کوه‌ها از هم متلاشی می‌شوند، آن سد هم متلاشی خواهد شد و قوم یاجوج و ماجوج در آن عصر نمی‌توانستند از آن سد عبور کنند و این مانع از آن نیست که در عصرهای بعدی از آن جا یا جای دیگر هجوم برند و همان گونه که گفتیم، قوم مغول پس از عصر ذوالقرنین؛ بارها به سرزمین‌های دیگر هجوم برده‌اند؛ بنابراین، منظور ذوالقرنین فقط پابرجایی آن سد تا قیامت است و اکنون هم آن سد پابرجاست و اگر ما نمی‌توانیم آن را بباییم، شاید بدان جهت است که در طول زمان زیر خاک مدفون شده است.

درباره آیه سوره انبیاء باید بگوییم که منظور از گشوده شدن یاجوج و ماجوج شکسته شدن آن سد نیست و ضمیر فتحت به خود یاجوج و ماجوج بر می‌گردد و صحبتی از سد در میان نیست و این پیشگویی قرآن به این معناست که قوم یاجوج و ماجوج، نزدیکی‌های قیامت قدرت می‌یابند و دارای جمعیتی انبوه می‌شوند و به همه جا حمله می‌کنند.

در پایان این گفتار، توجه خوانندگان محترم را به این موضوع جلب می‌کنم که داستان ذوالقرنین و سد او در برابر یاجوج و ماجوج در ادبیات فارسی انعکاس گسترده‌ای یافته است و نام‌های یاجوج و ماجوج و ذوالقرنین و اسکندر که او را ذوالقرنین می‌دانستند، به مناسبت‌هایی در اشعار شاعران آمده و متن داستان را هم فردوسی به تفصیل در شاهنامه آورده است. اکنون برخی از اشعار شاعران را نقل می‌کنیم و در پایان قسمتی از شاهنامه را که به سد یاجوج و ماجوج مربوط است، خواهیم آورد.

بسیار چون ذوالقرنین آفاق بگردیدست  
این تشنه که می‌میرد بر چشمه حیوانت  
سکندر به دیوار روین و سنگ  
بگرد از جهان راه یاجوج تنگ

#### سعدی

چون تو آید ز عین تو هم تو  
ایستاده چو سد ذوالقرنین

#### سنایی غزنوی

همچو ذوالقرنین عالمگیر می‌شد دولتش  
مهلث قرن دوم می‌یافت اگر از روزگار  
پیش این سد سکندر لشکر یاجوج چیست  
پیش این دریای آتش دود چون گیرد قرار

#### صائب تبریزی

رفت ذوالقرنین سوی کوه قاف  
دید او را کز زمرد بود صاف

#### مولوی در مثنوی

طمع دارند و نبودشان، که شاه جان کند ردشان  
ز آهن سازد او سد شان، چو ذوالقرنین آسایی  
آن فکر و خیالات چو یاجوج و چو ماجوج  
هر یک چو رخ حوری و چون لعبت چین شد

#### مولوی در دیوان شمس

بری ناخورده از باغ جوانی  
چو ذوالقرنین از آب زندگانی  
همان سد یاجوج ازو شد بلند  
که بست آنچنان کوه تا کوه بند

#### نظامی گنجوی

خشمش به مستی آمد از ابلیس هم چنانک  
یاجوج بود نطفه آدم به احتلام  
شش جهت یاجوج بگرفت ای سکندر الغیاث  
هفت کشور دیو بستد ای سلیمان الامان

#### خاقانی شیروانی

پی بستن سد به مشرق نشست  
در فتنه بر روی یاجوج بست

#### جامی

ز یاجوج و ماجوج مان باک نیست

که ما بر سر سد اسکندریم

### ناصر خسرو

در شاهنامه فردوسی که داستان ذوالقرنین (اسکندر) به طور مشروح آمده، درباره شکایت مردم از یاجوج و

ماجوج و درخواست بنای سد و کار ذوالقرنین در ساختن آن، چنین سروده شده است:

زبان بر گشادند بر شهریار

که ما را یکی کار پیش است سخت

بدین کوه سر تا به ابر اندرون

ز چیزی که ما را بدو تاب نیست

چون آیند بهری سوی شهر ما

همه رویهاشان چون روی هیون

سیه روی و دندانها چون گراز

همه تن پر از موی و موی همچو نیل

بخسیند یک گوش بستر کنند

بزرگی کن و رنج ما را بساز

سکندر بماند اندر ایشان شگفت

چنین داد پاسخ که از ماست گنج

بر آرم من این راه ایشان به رای

یکایک بگفتند کای شهریار

ز ما هرج باید همه بنده ایم

بیاریم چندانک خواهی تو چیز

سکندر بیامد نگه کرد کوه

بفرمود کاهنگران آورید

گنج و سنگ هیزم فزون از شمار

بی اندازه بردند چیزی که خواست

ز دیوار گر هم ز آهنگران

ز گیتی به پیش سکندر شدند

ز هر کشوری دانشی شد گروه

ز بن تا سر تیغ بالای اوی

ازو یک ریش انگشت و آهن یکی

همی ریخت گوگردش اندر میان

بسی نفت و روغن بر آمیختند

به خروار انگشت بر سر زدند

دو آورد و آهنگران صد هزار

خروش دمنده بر آمد ز کوه

چنین روزگاری بر آمد بران

گهرها یک اندر دگر ساختند

ز یاجوج و ماجوج گیتی برست

دل ما پر از رنج و دردست و خون

ز یاجوج و ماجوج مان خواب نیست

غم و رنج باشد همه بهر ما

زبانها سیه دیده‌ها پر ز خون

که یارد شدن نزد ایشان فراز

بر و سینه و گوش هاشان چو نیل

دگر بر تن خویش چادر کنند...

هم از پاکیزدان نه‌ای بی نیاز

غمی گشت و اندیشه‌ها بر گرفت

ز شهر شما یار مندی و رنج

به نیروی نیکی دهش یک خدای

ز تو دور باد بد روزگار

پرستنده باشیم تا زنده ایم

کزین بیش کاری نداریم نیز

بیاورد زان فیلسوفان گروه

مس و روی و پتک گران آورید

بیارید چندانک آید به کار

چو شد ساخته کار و اندیشه راست

هر آنکس که استاد بود اندر آن

بدان کار بایسته یاور شدند

دو دیوار کرد از دو پهلوی کوه

چو صد شاه رش کرده پهنای اوی

پراکنده مس در میان اندکی

چنین باشد افسون دانا کیان

همی بر سر گوه‌ران ریختند

بفرمود تا آتش اندر زدند

به فرمان پیروزگر شهریار

ستاره شد از تف آتش ستوه

دم آتش و رنج آهنگران

وزان آتش تیز بگداختند

زمین گشت جای خرام و نشست ۵۰

۴۹. ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه

ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، تهران،

۱۳۶۱ش، ص ۱۳.

۵۰. شاهنامه.